

مطالعه جامعه‌شناختی علل و زمینه‌های بروز تعارضات زناشویی در شهر تهران

اسماعیل جهانی دولت‌آباد^۱ و سید حسن حسینی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۰۳ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۷/۱۸

چکیده

بررسی سیر تحولات در حوزه خانواده نشان می‌دهد که در دهه‌های اخیر دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و به دنبال آن، دگرگونی‌هایی که در شکل و وظایف خانواده، نوع نگاه افراد به خود و خانواده و انتظارات آنها از ازدواج و زناشویی پدید آمده است، نهاد خانواده و زناشویی را با چالش‌ها و تعارضاتی متفاوت و مضاعف نسبت به گذشته دست به گریبان ساخته است. از نتایج چنین وضعیتی سستی روابط زناشویی و به تبع آن افزایش میزان طلاق در جامعه جهانی و ایران است. بر همین اساس، مقاله حاضر سعی دارد با مطالعه جامعه‌شناختی تعارضات زناشویی در شهر تهران به شناسایی انواع این تعارضات، علل و زمینه‌های بروز و تداوم آن و راهبردهایی که زوجین در مقابله با چنین تعارضاتی در پیش می‌گیرند بپردازد. در این مقاله تلاش می‌شود با تکیه بر رویکردهای نظری مختلف در تبیین پدیده تعارضات زناشویی و به ویژه نظریه کنش متقابل نمادین به عنوان تبیین‌کننده اصلی و به کارگیری مفهوم «پارادایم زناشویی» به عنوان حلقه گمشده مطالعات پیشین در این حوزه، مدلی مناسب و در عین حال متفاوت برای تبیین تعارضات زناشویی فراهم شود. این مدل، تعارضات زناشویی را بر اساس تضاد پارادایمی زن و شوهر توضیح می‌دهد و ایده اساسی آن این است که تعارضات زناشویی نه نتیجه یک یا چند عامل ثابت و مشخص، بلکه محصول برخورد پارادایم‌های مخالف (متفاوت) با هم است که مطابق با نتایج تأیید شده است. مدل یادشده، در نهایت «همسان‌همسری پارادایمی» را به عنوان راه‌حل مسئله مورد نظر معرفی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: پارادایم زناشویی، تعارضات زناشویی، زناشویی، همسان‌همسری پارادایمی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. نویسنده مسئول، استادیار دانشکده علوم انسانی دانشگاه محقق اردبیلی. sml.jahani@gmail.com

۲. استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. Hosseini_1332@yahoo.com

مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری اسماعیل جهانی دولت‌آباد است که با راهنمایی دکتر سید حسن حسینی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران انجام شده است.

مقدمه و بیان مسئله

روندهای صعودی طلاق از مشخصه‌های بارز تحولات در حوزه خانواده در دهه‌های اخیر است. طبق آمار سازمان ثبت احوال کشور، میزان طلاق در ایران در سال‌های ۱۳۸۵ تا اکنون به طور پیوسته در حال افزایش بوده و از ۹۴ هزار طلاق در سال ۸۵ به ۱۱۰ هزار در سال ۸۷، ۱۳۷ هزار در سال ۸۹ و ۱۵۸ هزار در سال ۹۲ رسیده است. بیشترین مقدار این شاخص به ترتیب در استان‌های تهران و البرز با رقم ۳۵ و ۲۸/۶ طلاق در مقابل هر ۱۰۰ ازدواج و کمترین مقدار آن به ترتیب در استان‌های سیستان و بلوچستان و ایلام با رقم ۴/۹ و ۹/۲ طلاق در مقابل هر ۱۰۰ ازدواج است. همچنین، این آمار نشان می‌دهد که تعداد سال‌های زندگی مشترک در ۱۴/۱ درصد از طلاق‌های ثبت شده، کمتر از یک سال و ۴۹/۷ درصد یا به عبارت دیگر، نیمی از طلاق‌های ثبت شده کمتر از پنج سال بوده است (سازمان ثبت احوال، ۱۳۹۳). البته این آمار تنها آن بخش از تعارضات زناشویی را که به مراجع قضایی ارجاع و به جدایی زوجین منجر شده‌اند نشان می‌دهد. بدیهی است که تعارض در خانواده‌ها تنها به مواردی که به طلاق انجامیده محدود نمی‌شود.

وضعیت یادشده تا حدود زیادی در دگرگونی‌های عمیق اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی در جامعه بزرگ‌تر و نیز تغییراتی ریشه دارد که به تبع آن در شکل و وظایف خانواده، نوع نگاه افراد به خود و خانواده و انتظارات آنها از ازدواج و زناشویی پدید آمده است.

شاید بتوان نقطه شروع این تحولات را تغییر خانواده از شکل گسترده به خانواده هسته‌ای جستجو کرد (روزن باوم، ۱۳۶۷). همین تغییر در شکل و کارکردهای خانواده آثار عمیقی بر نقش‌ها و وظایف اعضا، به ویژه زن و شوهر، بر جای گذاشته است. به عبارت روشن‌تر، ازدواج سنتی که پیوند میان زن و مرد بر اساس نقش‌های ثابت (مرد نان‌آور- زن خانه‌دار) بود، در طول چند نسل دچار تغییر شده و امروزه بیشتر بر اساس توافق و گفت‌وگوی اعضا تعریف می‌شود. شناخت خود و هویت خود در جامعه مدرن به صورت پروژه‌ای بازاندیشانه درآمده و دیگر «زن» و «یا «مرد» بودن از نظر هویت و وظایفی که ایجاب می‌کند، معنای روشن و مشخصی ندارد (گیدنز، ۱۳۸۶). همین امر، انتظارات زوجین از همدیگر را از حالت از پیش تعیین شده خارج کرده و در زمینه برآوردن انتظارات، آنها را با ابهامات اساسی مواجه کرده است. این وضعیت رابطه زناشویی در خانواده امروزی را با مسائلی روبه‌رو ساخته که به لحاظ کمی و کیفی از مسائل نسل‌های قبلی متفاوت است (همان). نتیجه چنین وضعیتی

می‌تواند روابط زناشویی سست و ناپایدار و به تبع آن افزایش میزان طلاق در کشور باشد، کما اینکه آمارها نیز حاکی از روند افزایشی طلاق در کشور است.

بررسی ادبیات موضوع نشان می‌دهد گرچه تحقیقات قابل توجهی در خصوص تعارضات خانوادگی به انجام رسیده است، به نظر می‌رسد این تلاش‌ها قادر به بیان تبیینی درست از واقعیت تعارضات زناشویی نبوده‌اند. دلیل این امر را می‌توان در دو مسئله ضعف روشی و ضعف نظری مطالعات یادشده جستجو کرد.^۱

بنابراین، به طور خلاصه مسئله اصلی در مطالعه حاضر این است که دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی و به دنبال آن دگرگونی‌های فرهنگی عمیقی که در دهه‌های اخیر در جامعه ایرانی به وقوع پیوسته، تغییراتی اساسی در نوع نگاه افراد به خانواده و انتظارات آنها از ازدواج و زناشویی پدید آورده است به طوری که امروز با طیف بسیار متنوعی از زناشویی‌ها مواجهیم که به نظر می‌رسد، این وضعیت در مقایسه با وضعیت نسبتاً همگون پیشین، نهاد خانواده و زناشویی را با چالش‌ها و تعارضاتی متفاوت و مضاعف دست به گریبان ساخته است. بر همین اساس، پژوهش حاضر سعی دارد با مطالعه جامعه‌شناختی تعارضات زناشویی در شهر تهران به شناسایی انواع این تعارضات، علل و زمینه‌های بروز و تداوم آن و راهبردهایی که زوجین در مقابله با چنین تعارضاتی در پیش می‌گیرند بپردازد. قابل ذکر است که در بررسی حاضر، مسئله تعارضات زناشویی در جامعه ایرانی مد نظر است و انتخاب شهر تهران به عنوان جامعه آماری پژوهش به چند دلیل است: ترکیب خاص جمعیتی این شهر که التقاطی از انواع جمعیت‌ها با فرهنگ‌های مختلف است و میدان مناسبی را برای انجام مطالعه یادشده فراهم می‌آورد؛ سوابق تحقیقاتی محقق در این شهر؛ آشنایی نسبی با شرایط اجتماعی و فرهنگی آن و از همه مهم‌تر تناسب موضوعی مسئله تعارضات زناشویی با ویژگی‌ها و مسائل خانواده تهرانی (با استناد به آمار طلاق در این شهر).

سؤال‌های تحقیق

سؤال اصلی: عوامل و زمینه‌های بروز و تداوم تعارضات زناشویی چیست؟

سؤال‌های فرعی:

۱. در بخش ادبیات نظری به طور مفصل به این مسئله پرداخته شده است.

- علت بروز تعارض بین زن و شوهر چیست؟
- چه عواملی زمینه بروز تعارضات زناشویی را فراهم می‌آورد؟
- تعارضات زناشویی عموماً از چه نوعی است؟
- آیا الگوها (روندهای) قابل مشاهده‌ای در تعارضات زوجین وجود دارد؟
- راهبردهایی که زوجین در مواجهه با تعارضات از آن بهره می‌گیرند کدامند؟
- آیا الگوها (روندهای) قابل مشاهده‌ای در راهبردهای حل تعارض بین زوجین وجود دارد؟
- آیا بین نوع تعارضات زناشویی و راهبردهای حل تعارض بین زوجین رابطه‌ای وجود دارد؟
- چگونه می‌توان امکان بروز تعارض میان زن و شوهر را کاهش داد؟

ضرورت و اهمیت مطالعه

ضرورت این مطالعه با توجه به تغییر و تحولات پدیدآمده در حوزه خانواده و ظهور تنوع بی‌پایانی از نگاه‌های متفاوت به ازدواج و زناشویی و همچنین خلأ روش‌شناختی و نظری در تحقیقات انجام‌گرفته در این عرصه به روشنی احساس می‌شود. به عبارت بهتر، لزوم پرداختن به این موضوع در هر دو عرصه **تجربی و نظری** محسوس است.

در زمینه نگاه به زناشویی در عرصه تجربی، همان‌گونه که اشاره شد، در دهه‌های اخیر با نوعی تحول از همگونی به تنوع و به تبع آن تکرر و ابهام در انتظارات افراد مواجهیم. این وضعیت، خانواده و زناشویی را با چالش‌ها و تعارضاتی متفاوت و مضاعف دست به گریبان ساخته است که نشانه‌های آن را می‌توان در روابط زناشویی سست و ناپایدار و به تبع آن افزایش میزان طلاق در کشور مشاهده کرد، وضعیتی که مطالعات مختلف، ارتباط مستقیم آن را با سلامت جسمی، روانی و خانوادگی افراد به روشنی نشان می‌دهند.

از جمله عوارض زیانبار تعارضات زناشویی که در ادبیات موضوع به آنها اشاره شده است، موارد زیر است: کاهش کیفیت زندگی (کوپن و دونی، ۱۹۹۱؛ اولیری و اسمیت، ۱۹۹۱)؛ افسردگی (بیچ، ۱۹۹۸)؛ اختلالات غذایی (وان دن بروک، ۱۹۹۷)؛ اعتیاد به مصرف الکل (اوفارل، ۱۹۹۱)؛ سلامت جسمی (هاوس و همکاران، ۱۹۸۸؛ بورمن و مارگلین، ۱۹۹۲)؛ بروز برخی بیماری‌های خاص مانند سرطان، بیماری‌های قلبی و دردهای مزمن (اسمالینگ و شر، ۱۹۹۷)؛ تغییر در عملکرد سیستم ایمنی بدن (گلاسر و همکاران، ۱۹۹۷)؛ غدد و متابولیسم (ملارکی، ۱۹۹۴) و قلب و عروق (اوارتز، ۱۹۹۱)؛ فرزندپروری ضعیف‌تر (ارل و بورمن،

(۱۹۹۵)؛ ناسازگاری کودکان (گریچ و فینچمن، ۱۹۹۰)؛ افزایش احتمال بروز تضاد والدین و فرزندان (مارگلین و همکاران، ۱۹۹۶) و خواهرها و برادرها (برادی و همکاران، ۱۹۹۴) و تزلزل استحکام خانواده و به تبع آن استحکام جامعه و نظام اجتماعی (گیدنز، ۱۳۸۲).

از سوی دیگر بدیهی است که تغییر وضعیت یادشده در عرصه تجربی زناشویی چنانچه با تغییری موازی در عرصه نظری و مطالعاتی همراه نشود، امکان شناخت درست این تغییرات و آثار و پیامدهای آن در زندگی انسان‌ها سلب خواهد شد. کما اینکه بررسی ادبیات نظری و تجربی موضوع به روشنی بیانگر چنین وضعیتی است و دو ضعف اساسی در این مطالعات محسوس است: اول نگاه مطلق‌گرایانه و دوم نگاه یک‌سویه به ازدواج و زناشویی که آن نیز تا حدود زیادی ناشی از رویکردهای نظری به کار گرفته‌شده در این پژوهش‌ها است.^۱

اغلب مطالعات انجام‌گرفته در حوزه مسائل زناشویی گذشته از ضعف نظری و مفهومی که در ادامه به آن اشاره خواهد شد، «نمونه‌های مورد مطالعه خود را از میان خانواده‌های طلاق‌گرفته یا خانواده‌هایی که به مراجع قضایی مراجعه کرده‌اند، برگزیده‌اند». در حالی که بسیاری از تعارضات میان زوجین به بیرون از خانواده گزارش نمی‌شود. در اینجا خانواده‌های طلاق تنها به آن بخش از تعارضات زناشویی محدود می‌شود که اولاً به مراجع قضایی ارجاع داده و ثانیاً به جدایی زوجین منجر شده‌اند. بدیهی است که تعارضات زناشویی تنها به مواردی که به طلاق انجامیده است محدود نمی‌شود و درپیش‌گرفتن چنین رویه‌ای در مطالعات انجام‌گرفته در این حوزه منجر به نادیده‌انگاری بخش قابل توجهی از تعارضات روزمره خانواده‌ها می‌شود که «سلامت جسمی، روانی و اجتماعی افراد را به شدت تهدید می‌کند».

مبانی نظری

مروری بر نظریه‌ها

دیدگاه‌های مختلفی در جامعه‌شناسی به بررسی خانواده و مسائل آن پرداخته‌اند؛ اما به طور مشخص از چهار نظریه بزرگ در این زمینه می‌توان نام برد.

تالکوت پارسونز شناخته‌شده‌ترین کارکردگرای ساختاری است. از نظر وی به منظور دستیابی به حداکثر کارکردهای خانواده هسته‌ای، وجود دو تفاوت اساسی در میان اعضای خانواده ضروری است: یکی وجود دو قطب مخالف رهبری و زیردستان و دیگری تقسیم کار

۱. در بخش نظری به این موضوع پرداخته شده است.

بر اساس جنس که با تفکیک نقش‌های ابزاری و نقش‌های ابرازی مشخص می‌شود. نقش ابزاری بیشتر شامل حالات مردانه و نقش ابزاری بیشتر شامل حالات زنانه است. به اعتقاد وی این تقسیم نقش باعث حفظ وحدت خانوادگی می‌شود. نقش مردان، تعیین پایگاه اجتماعی خانواده از طریق شغل و حفظ امنیت و آسایش خانواده از طریق درآمد شغلی است و نقش زن ایجاد روابط عاطفی (بیانگر) برای اعضای خانواده است که از مشکلات گوناگون اجتماعی رنج می‌برند. بر اساس این نظریه، هرگونه تداخل و تغییر در الگوی نقش‌ها سبب برهم خوردن تعادل زندگی می‌شود زیرا به ویژه در حالت اشتغال زن، وی حالت بیانگر را از دست داده و به رقیب شوهرش تبدیل می‌شود، در نتیجه رقابت زن و شوهر با یکدیگر به ناهماهنگی و نابسامانی خانواده منجر می‌شود (روزن‌باوم، ۱۳۶۷: ۸۵).

«جان اسکانزونی»^۱ از جمله نظریه‌پردازانی است که در مکتب تضاد، در زمینه کشمکش بین همسران به مطالعه پرداخته است. وی همچنین بحث زیمیل (۱۹۰۴) را که تعارض ممکن است باعث یگانگی و همبستگی شود قبول کرده و از دو نوع تضاد صحبت می‌کند: ۱. تضاد اصلی در قوانین بازی؛ ۲. تضادی که اساسی و بنیادی نیست و دلیلش ناشی از خستگی از قوانین بازی است. او سپس مطابق این دو نوع تضاد، نقش‌های اصلی خانواده را به عنوان نوعی بازی بین زوجها شرح می‌دهد (کلاین و وایت، ۲۰۰۷: ۱۵۷). با توجه به نظریه تضاد اسکانزونی، یکی از عوامل ایجاد تعارض بین همسران، تغییر در نقش‌های سنتی و اصلی زن و مرد است (موحد و عزیزی، ۱۳۹۰: ۱۹۸).

از سوی دیگر نظریه کنش متقابل نمادین بر این نکته اشاره دارد که هر فرد از رهگذر ارتباط با خانواده، دوستان و فرهنگ بزرگ‌تر، معنایی شخصی در خصوص زناشویی کسب می‌کند. معنایی که یک فرد در خصوص ازدواج و روابط زناشویی می‌پروراند در فهم کنش‌های او در موقعیت‌های مربوط به زناشویی بسیار با اهمیت است (ویلاوبی و همکاران، ۲۰۱۳: ۵). به این ترتیب، کنش متقابل نمادین با برجسته کردن این نکته که درک ابعاد معنای زناشویی، عنصری حیاتی در درک رفتار فردی، ارتباطی و زناشویی در یک فرهنگ است، پایه و اساس مناسبی برای مطالعه فرایندهای زناشویی است.

نظریه مبادله اجتماعی، خانواده و زناشویی را به مثابه نوعی فراگرد مبادله در نظر می‌گیرد و توضیح می‌دهد که زن و مرد بر اساس نیازهای اجتماعی و درونی درمی‌یابند که تشکیل

1. John Scanzoni

خانواده می‌تواند برای آنها پاداش‌هایی را به همراه آورد که در هیچ گروه دیگری مابه‌ازا ندارد (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۰۶).

بر طبق نظریه مبادله، اختلاف زناشویی تا حد زیادی پیابند میزان تقویت و یا تنبیه اعمال‌شده از طرف زوجین نسبت به هم و هرگونه رابطه تقویت و تنبیهی است که هر زوج از خود نشان می‌دهد (بارکر، ۱۳۷۵).

مروری بر پژوهش‌های پیشین

منصوریان و فخرايي (۱۳۸۷) پژوهشی با عنوان «تحلیل جامعه‌شناختی تعارضات همسران در خانواده‌های شهر شیراز» انجام دادند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که متغیرهایی از قبیل میزان تحصیلات زن و مرد، فرد تصمیم‌گیرنده اصلی در ازدواج زنان، مدت آشنایی پیش از ازدواج، رویدادهای مثبت و منفی خانواده، چرخه زندگی خانواده، درآمد زن، چگونگی اعمال قدرت از سوی شوهر، فشارهای اقتصادی، انواع رابطه عاطفی و زناشویی همسران با یکدیگر و چگونگی ارتباط آنان با خویشاوندان و دوستان رابطه‌ای معنادار با میزان تعارضات داشته است. زرگر و نشاط‌دوست (۱۳۸۶) در مطالعه‌ای عوامل مرتبط با ناسازگاری زناشویی و زمینه‌ساز طلاق در زوجین مراجعه‌کننده به یکی از مراکز کاهش طلاق وابسته به سازمان بهزیستی استان اصفهان (شهرستان فلاورجان) را بررسی کردند. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که مهم‌ترین علل تقاضای طلاق به ترتیب مشکلات ارتباطی، اعتیاد، دخالت خانواده‌ها و بیماری روانی یکی از زوجین است.

مقدس در مطالعه‌ای با عنوان «طبقات اجتماعی و سبک‌های حل مسائل خانوادگی» سعی کرده است استراتژی‌های حل تعارضات در خانواده‌های ایرانی را مقوله‌بندی کند. وی از طریق مصاحبه‌های عمیق با ۵۰ نفر از شهروندان شهر شیراز راه‌های مقابله با اختلافات خانوادگی را شناسایی و آنها را در چند مقوله دسته‌بندی کرده است. وی استراتژی‌های حل تعارضات خانوادگی را در ۵ مقوله اصلی زیر دسته‌بندی کرده است: برخورد دموکراتیک، برخورد بازسازانه، برخورد عقلانی، برخورد منفعت‌طلبانه و برخورد فیزیکی و قهری.

طباطبایی (۱۳۸۳) در پژوهشی علل و عوامل مؤثر بر طلاق و چگونگی عوارض آن را از جنبه‌های گوناگونی (روانی، فرهنگی، تربیتی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و ...) بررسی کرد. نتایج مطالعه نشان می‌دهد که بیکاری و عدم ثبات اقتصادی، اختلاف سن زوجین، اعتیاد، پایبند

نبودن به مسائل دینی و سستی رفتارهای شخصی، نداشتن فرزند، دخالت مستقیم دوستان و وابستگان در زندگی، اختلاف طبقاتی و سطح تحصیلات عوامل مؤثر در امر طلاق در این شهرستان‌اند. سعیدیان در پایان‌نامه خود تحت عنوان «بررسی رابطه ساختار قدرت در خانواده با تعارضات زناشویی» ارتباط ساختار قدرت در خانواده با تعارضات زناشویی را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که بین ساختار قدرت خانواده با تعارضات زناشویی ارتباط وجود دارد و دو فرضیه دیگر مبنی بر رابطه ساختار قدرت خانواده با تملک منابع ارزشمند و متغیرهای جمعیتی معنادار نیستند.

اچیدا^۱ و همکاران (۱۹۹۳) در مطالعه‌ای به «بررسی عوامل اقتصادی- اجتماعی مؤثر بر ازدواج، طلاق و رشد زاد و ولد در ژاپن» پرداختند. هدف مطالعه بررسی تأثیر درآمد پایین، شهری شدن و جوانی جمعیت بر ازدواج، طلاق و زاد و ولد در ژاپن در بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ بود. مطالعه نشان داد که درآمد پایین با میزان طلاق هم در مردان و هم در زنان رابطه مثبتی داشته است. مولینا^۲ (۲۰۰۰) در پژوهشی با عنوان «تجربه طلاق در زنان آمریکایی آفریقایی» نشان داد زنان با مشکلات مالی و احساسی مواجه می‌شوند که ناشی از حقوق پایین، عدم حمایت فرزندان و عدم نفقه (کمبود خرجی) است. عوامل فرهنگی مانند باور به خدا، اخلاق کاری، روابط خانوادگی بسته و تلاش برای رسیدن به موفقیت دیدشان را نسبت به طلاق تغییر داده است. نتایج پژوهش لینگستاد^۳ (۲۰۰۵) با عنوان «چرا همسرانی که والدین با تحصیلات بالایی دارند، بالاترین میزان طلاق را دارند؟» نشان داد نمی‌توان خطر از هم پاشیدگی زندگی همسران با والدین با تحصیلات بالا را به تاریخچه ازدواج والدینشان، عامل اقتصادی یا محیط شهری نسبت داد، به باور وی برخی از عوامل اجتماعی- فرهنگی می‌توانند به خطر رشد طلاق کمک کنند.

جمع‌بندی ادبیات نظری و تجربی و تدوین چارچوب نظری پژوهش

به طور کلی، بررسی ادبیات نظری، شامل رویکردهای نظری که بر موضوع خانواده تمرکز داشته‌اند و ادبیات تجربی، شامل تحقیقاتی که با استناد به رویکردهای فوق به موضوع خانواده

1. Uchida
2. Molina
3. Lyngstad

و مخصوصاً بحث تعارضات زناشویی پرداخته‌اند، بیانگر ضعف روشی مهم و خلأ تئوریک و منطقی در بیشتر این مطالعات است.

در مورد مسئله اول باید اذعان کرد که اغلب مطالعات انجام‌گرفته در حوزه مسائل زناشویی گذشته از ضعف جدی نظری و مفهومی که در ادامه به آن اشاره خواهد شد، «نمونه‌های مورد مطالعه خود را از میان خانواده‌های طلاق یا خانواده‌هایی که به مراجع قضایی مراجعه کرده‌اند، برگزیده‌اند» (خلیلی، ۱۳۷۸: ۶). در حالی که بسیاری از تعارضات میان زوجین به بیرون از خانواده گزارش نمی‌شود و خانواده‌های طلاق تنها به آن بخش از تعارضات زناشویی محدود می‌شود که اولاً به مراجع قضایی ارجاع داده و ثانیاً به جدایی زوجین منجر شده‌اند. بدیهی است که تعارضات زناشویی تنها به مواردی که به طلاق انجامیده است محدود نمی‌شود و در پیش گرفتن چنین رویه‌ای در مطالعات انجام‌گرفته در این حوزه به نادیده‌انگاری بخش قابل توجهی از تعارضات روزمره خانواده‌ها منجر می‌شود که «سلامت جسمی، روانی و اجتماعی افراد را شدیداً تهدید می‌کند» (کوبین و دونی^۱، ۱۹۹۱؛ اولیری و اسمیت^۲، ۱۹۹۱).

در مورد مسئله دوم یعنی ضعف نظری مطالعات انجام‌گرفته در این حوزه نیز باید اذعان کرد که به طور کلی بررسی ادبیات تجربی، شامل تحقیقاتی که با استناد به دیدگاه‌های نظری مختلف به موضوع خانواده و مخصوصاً بحث تعارضات زناشویی پرداخته‌اند، بیانگر خلأ تئوریک و منطقی در بیشتر این مطالعات است. خلئی که در نتیجه نگاه مطلق‌گرایانه و یک‌سویه به ازدواج و زناشویی در این تحقیقات پدید آمده است.

منظور از نگاه مطلق‌گرایانه این است که در اغلب تحقیقات انجام‌گرفته در این زمینه، محققان ابتدا بر اساس تعلقات نظری‌شان برخی عناصر را «عنصری ذاتاً منفی» در زندگی زناشویی تعریف و سپس تلاش کرده‌اند میان این عناصر منفی و تعارضات زناشویی یا گسست و طلاق در زناشویی رابطه برقرار کنند. بر همین اساس، اغلب این پژوهش‌ها به نتایجی از این دست رسیده‌اند که «عامل A بیشترین تأثیر را بر بروز تعارضات زناشویی یا طلاق دارد» و این عامل بسته به رویکرد نظری محقق می‌تواند متفاوت باشد. برای مثال چنانچه محقق نظریه پارسونز در خصوص خانواده و زناشویی را به کار گرفته باشد، عامل A احتمالاً «اشتغال زن در

بیرون از خانه، تضاد نقشی یا برهم خوردن نظم سنتی مبتنی بر تفکیک نقش» (روزن باوم، ۱۳۶۷: ۸۵) در خانواده خواهد بود. یا چنانچه، مطالعه با رویکردی فمینیستی به انجام رسیده باشد، عامل یادشده ممکن است «نابرابری جنسی، تقسیم کار جنسی، خشونت فیزیکی از جانب شوهر» (آبوت و کلر، ۱۳۷۶: ۱۲۰) و ... باشد.

چنین بیان‌هایی، علاوه بر مطلق‌گرایانه بودن، عموماً با نوعی نگاه یک‌سویه به مسائل زناشویی نیز همراه‌اند و غفلت از دوسویگی و مبتنی بودن فرایندهای زناشویی بر کنش متقابل در آنها مشهود است. برای روشن شدن مطلب همان مثال اشتغال زن در بیرون از خانه را تصور کنید. اشتغال زن تنها زمانی می‌تواند عامل بروز تعارض در خانواده قلمداد شود که با نوع نگاه مرد به زندگی زناشویی و انتظارات وی از همسر خویش که در طی مراحل مختلف جامعه‌پذیری در طول زندگی‌اش شکل گرفته است، در تضاد باشد. چه بسا مرد دیدگاهی غیر سنتی به اشتغال زن داشته و کار کردن زن در بیرون از خانه را یک عنصر ضروری در زندگی زناشویی قلمداد کند که در این صورت، نه اشتغال زن، بلکه عدم اشتغال او است که ممکن است به بروز اختلاف و تعارض میان آنها منجر شود.

در مثال دوم نیز همین یک‌سویگی مشهود است. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که تقسیم کار جنسی برای زنی که در یک فرهنگ کاملاً پدرسالار پرورش یافته و در نظام فکری او زناشویی مبتنی بر نابرابری جنسیتی که در آن مرد به عنوان رئیس خانواده کنترل امور را در دست دارد و از بقیه اعضای خانواده محافظت می‌کند (ایده‌آل‌ترین شکل زناشویی) عامل تضاد و فروپاشی است یا عامل بقا و تداوم خانواده؟

بنابراین، به نظر می‌رسد حلقه مفقوده‌ای در همه مطالعات انجام‌گرفته در این حوزه مشهود است که تا حد زیادی در ضعف نظری این تحقیقات ریشه دارد. به عبارت بهتر، رویکردهای نظری به کار گرفته‌شده در این مطالعات توان کافی برای تبیین فرایندهای زناشویی، به عنوان امری نسبی، دوسویه و مبتنی بر کنش متقابل، نداشته یا محققان به درستی از این توان بهره نبرده‌اند و لذا لزوم تبیین درست نظری و ارائه مدلی کارآمد در زمینه تعارضات زناشویی ضرورتی است که در حوزه مطالعات خانواده کاملاً محسوس است.

بر همین اساس، در مطالعه حاضر سعی کرده‌ایم با تکیه بر رویکردهای نظری مختلف در تبیین پدیده تعارضات زناشویی و به ویژه نظریه کنش متقابل نمادین، به عنوان تبیین‌کننده اصلی و به کارگیری مفهوم «پارادایم زناشویی» به عنوان حلقه گمشده مطالعات پیشین در این

حوزه، مدلی مناسب و در عین حال متفاوت برای تبیین تعارضات زناشویی فراهم آوریم. این مدل، تعارضات زناشویی را بر اساس تضاد پارادایمی میان زن و شوهر توضیح می‌دهد و ایده اساسی‌اش این است که تعارضات زناشویی نه نتیجه یک یا چند عامل ثابت و مشخص، بلکه محصول برخورد پارادایم‌های مخالف (متفاوت) با هم است.

با این توضیح، در ادامه به تشریح ابعاد مدل یادشده می‌پردازیم: همان طور که اشاره شد، رویکرد مطالعه حاضر در بررسی تعارضات زناشویی بر پایه نظریه کنش متقابل نمادین استوار است. طبق این نظریه، افراد در موقعیت‌های مختلف بر اساس معانی ذهنی، نگرش‌ها و انتظاراتی که از آن موقعیت دارند رفتار می‌کنند و در این معنا، تعارض زمانی رخ می‌دهد که این معانی ذهنی و انتظارات فرد از موقعیت (ایده‌آل) انطباق کافی با تجربه او در موقعیت یاد شده (واقعیت) نداشته باشد (ویلاوی و همکاران، ۲۰۱۳: ۵). در زمینه زناشویی، نظریه کنش متقابل نمادین بر این نکته اشاره دارد که هر فرد از رهگذر ارتباط با خانواده، دوستان و فرهنگ بزرگ‌تر، معنایی شخصی در خصوص زناشویی کسب می‌کند. معنایی که یک فرد در خصوص ازدواج و روابط زناشویی می‌پروراند در فهم کنش‌های او در موقعیت‌های مربوط به زناشویی بسیار بااهمیت است. به این ترتیب، کنش متقابل نمادین با برجسته کردن این نکته که درک ابعاد معنای زناشویی، عنصری حیاتی در درک رفتار فردی، ارتباطی و زناشویی در یک فرهنگ است، پایه و اساس مناسبی را برای چارچوب ما از «پارادایم‌های زناشویی» فراهم می‌کند.

تعارض زناشویی در این معنا به عدم انطباق انتظارات فرد از ازدواج و زناشویی (ایده‌آل) با تجرب زناشویی وی (واقعیت) اشاره دارد که ریشه آن را باید در ترکیب‌های پارادایمی متفاوت یا ناسازگار میان زن و شوهرها جستجو کرد. بنابراین لازم است در تدوین مدل مفهومی مطالعه حاضر به نگرش‌ها و باورهای زناشویی، شکل‌گیری این باورها و ابعاد مختلف آن توجه کرد.

ابعاد پارادایم زناشویی

مدل نظری ما در بررسی باورهای مربوط به ازدواج و زناشویی نیز بر پایه نظریه کنش متقابل نمادین و به طور مشخص دیدگاه اسکات هال^۱ و جیسون کارول^۲ استوار است. هال و کارول

1. Scott hall

2. Jason Carroll

بر این نکته تأکید دارند که باورهای فرد در زمینه ازدواج و زناشویی ابعاد چندگانه دارد، با این حال هر کدام از این دو بر ازدواج و زناشویی تأکید خاص و متفاوتی دارند.

کارول سعی کرده است با طرح تئوری «افق ازدواج» مدلی ایجاد کند که به عنوان یک چارچوب مفهومی سودمند، در جهت روشن ساختن اینکه افراد بدون توجه به وضعیت تأهل و سن، ازدواج یا فرایند شکل‌گیری زناشویی را چگونه می‌بینند، مار را یاری کند. کارول با استناد به این مدل، اذعان می‌کند که باورهای افراد در مورد ازدواج، یا به عبارتی نگرش افراد به مقوله ازدواج، از ترکیب سه مقوله مجزا و در عین حال مرتبط به هم ساخته شده است: «زمانبندی ازدواج» (باورهای مربوط به زمانبندی ایده‌آل و مورد انتظار برای ازدواج و رسمیت یافتن رابطه و نیز مدت‌زمان ایده‌آل برای دوران نامزدی)، «برجستگی ازدواج» (باورهای کلی در خصوص میزان اهمیت ازدواج و ازدواج کردن) و «آمادگی ازدواج» (شرایطی که فرد باید از آن برخوردار باشد تا خود را آماده ازدواج تصور کند).

در حالی که کارول بر افق ازدواج تأکید دارد، هال افق زناشویی را مد نظر قرار می‌دهد. او معتقد است که باورهای یک فرد در مورد زناشویی یا متأهل بودن در قالب سه مقوله فرایندهای زناشویی (باورهای مربوط به قدرت، کنترل و اقتدار در خانواده، از قبیل توازن کار/ خانواده، اشتغال، کار خانه و ...)، دوام زناشویی (باورهای مربوط به تعهد در زناشویی و اینکه در چه شرایطی می‌توان به ازدواج و رابطه زناشویی پایان داد) و کانون زناشویی (میزان اهمیت و مرکزیت نقش همسری در کلیت زندگی فرد) قابل بررسی است. همان طور که مشاهده می‌شود، این ابعاد، با باورهای مربوط به ازدواج نوعی تقارن پدید می‌آورند.

اما در مطالعه حاضر سعی شده است بر حسب شرایط با ایجاد تغییراتی در مدل‌های مورد نظر هال و کارول، ترکیب این مدل‌ها و استناد به دیدگاه‌های برایان ویلاوی در این زمینه، مدلی جامع و در عین حال بومی‌شده از پارادایم زناشویی را نشان دهیم. این تغییرات شامل موارد ذیل است:

اگرچه کارول و همکارانش بر مقوله ازدواج تمرکز دارند، با توجه به اولویت و اهمیت موضوع زناشویی (متأهل بودن) نسبت به ازدواج (متأهل شدن) در این مطالعه سعی شده است مفاهیم مورد نظر کارول در ارتباط با مقوله زناشویی به کار گرفته شود. همچنین کارول و همکارانش برجستگی ازدواج را به عنوان اهمیت کلی زناشویی برای فرد در نظر گرفته‌اند، اما در چارچوب حاضر برجستگی زناشویی نه تنها به عنوان اهمیت کلی زناشویی برای فرد، بلکه

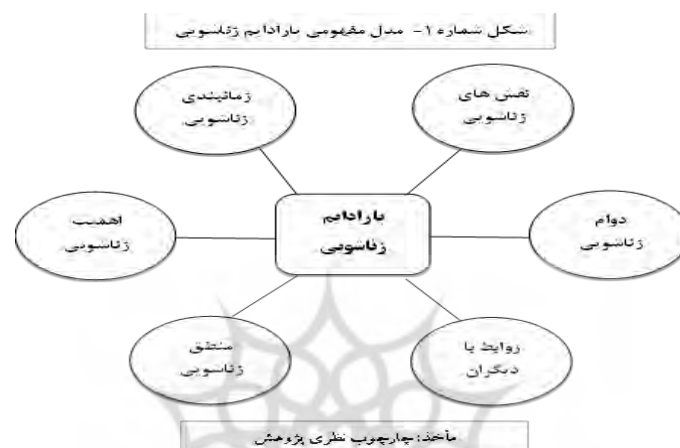
به معنای اهمیت نسبی زناشویی در مقایسه با سایر روابط ممکن و نیز سایر هدف‌های فرد در زندگی، از قبیل تحصیلات و اشتغال تعریف شده است. همچنین ما در مطالعه حاضر مفهوم «آمادگی برای ازدواج» را به دلیل ابهامی که این مفهوم در کار کارول و همکارانش دارد تصحیح کرده‌ایم و با استناد به دیدگاه ویلاوی (۲۰۱۰)، بعد جدیدی را تحت عنوان «منطق زناشویی» پیشنهاد می‌کنیم. این بعد، بر دوگانگی عقل و احساس تأکید دارد، اینکه در نظام فکری یک فرد در مورد زناشویی دو مسئله عشق و مصلحت چگونه اولویت‌بندی می‌شود. این بعد از پارادایم زناشویی به وجود یا نبود نگاهی رمانتیک به زناشویی اشاره دارد.

از آنجا که مفهوم مرکزیت زناشویی در کار هال مفهومی موازی با برجستگی زناشویی مورد نظر کارول است، به نظر می‌رسد قرار دادن آن در مدل پیشنهادی این مطالعه چندان سودمند نخواهد بود؛ بنابراین، این مفهوم با مفهوم دیگری با عنوان «محدوده زناشویی» جایگزین شده است. این بعد از پارادایم زناشویی با جامعه ایرانی ارتباط تنگاتنگی دارد. محدوده زناشویی در اینجا به تعریف فرد از محدوده و مرز روابط زن و مرد با جنس مخالف یا به عبارتی با «نامحرم‌ها»، چه قبل و چه بعد از ازدواج اشاره دارد. این همان عنصری است که در جامعه ایرانی معمولاً با اصطلاحاتی مانند غیرت، تعصب، ناموس و ... از آن یاد می‌شود. در نهایت، با توجه به ابهامی که در ترجمه اصطلاحات مربوط به ابعاد پارادایم زناشویی احساس می‌شود، در مطالعه حاضر سعی شده است با توجه به معنی و مفهوم واژه‌ها جایگزین‌های مناسبی برای آنها انتخاب شده و در ادامه مطالعه استفاده شوند. تغییرات واژگانی و مفهومی که در این قسمت به آن اشاره شد در جدول ۱ به صورت خلاصه نشان داده شده است:

جدول ۱. ابعاد پارادایم زناشویی در این مطالعه

واژگان مورد استفاده	مفهوم
نقش‌های زناشویی	اعتقاد به تفکیک جنسیتی نقش در مقابل اعتقاد به تساوی نقش
محدوده زناشویی	اعتقاد به بسته بودن رابطه زوجین با نامحرم‌ها در مقابل اعتقاد به باز بودن رابطه
اهمیت زناشویی	جایگاه خاص زناشویی برای فرد در مقابل جایگاه خنثی و هم وزن با سایر روابط ممکن
منطق زناشویی	نگاه مبتنی بر عقل و مصلحت به زناشویی در مقابل نگاه رمانتیک (تقابل عقل و احساس)
دوام زناشویی	اعتقاد به تدوام زناشویی به عنوان وظیفه در مقابل اعتقاد به تدوام زناشویی تا جایی که رضایت فردی تأمین می‌شود
زمانبندی زناشویی	باورهای مربوط به زمانبندی ایده‌آل و مورد انتظار برای اتفاقات زناشویی از قبیل ازدواج و رسمیت یافتن رابطه، دوران نامزدی، فرزندآوری و ...

آنچه به طور خلاصه تا اینجا ذکر شد این است که پارادایم زناشویی هر فرد مشتمل بر نظام عقیده‌ای گسترده‌ای است که انتظارات او از ازدواج و زناشویی را شکل می‌دهد. این نظام عقیده‌ای را می‌توان در قالب شش مقوله مفهوم‌سازی کرد.



عوامل مؤثر بر شکل‌گیری پارادایم زناشویی

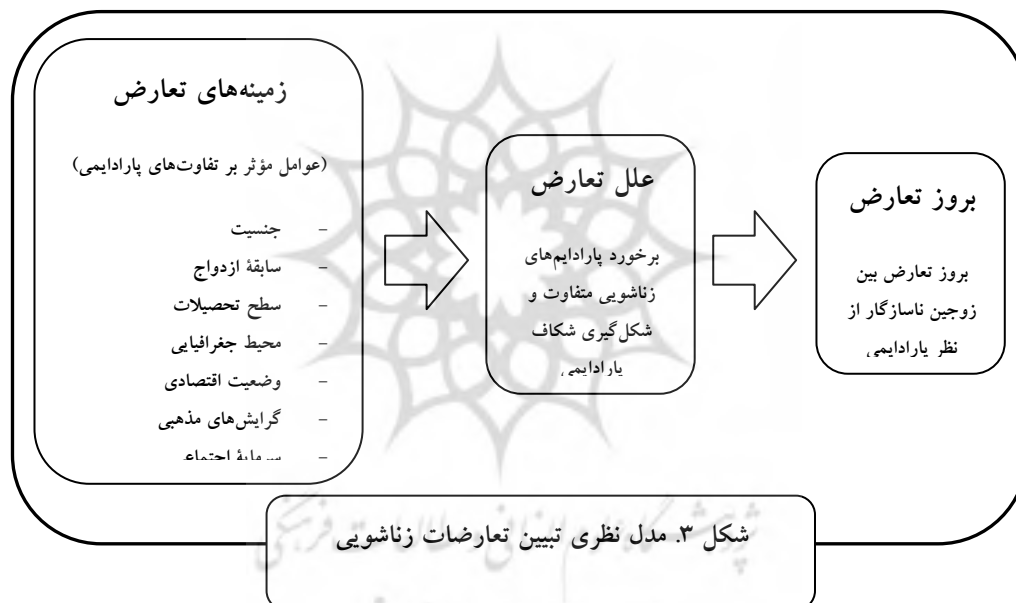
مدل فوق نشان می‌دهد که پارادایم زناشویی هر فرد محصول انتظارات او از ازدواج و زناشویی در ابعاد شش‌گانه یادشده است. حال سؤال این است که این انتظارات چگونه شکل می‌گیرند؟ و چه عواملی در شکل‌گیری این انتظارات و به طور کلی نگرش به ازدواج و زناشویی دخیل‌اند؟ برای پاسخ به این سؤال‌ها، در بررسی حاضر سعی شده است از نظریهٔ جانان‌ترنر استفاده شود.

به عقیدهٔ ترنر، انسان از قبل یا هنگام ورود به یک موقعیت کنش متقابل، در ذهن خود انتظارات خاصی نسبت به اینکه چه اتفاقی در این موقعیت باید رخ دهد و یا رخ خواهد داد شکل می‌دهد. این انتظارات، نه تنها بر رفتارهای خود انسان بلکه بر واکنش‌های وی به رفتار دیگران هم تأثیر می‌گذارند.

ترنر با ترکیب عناصر مهم نظریه‌های موجود در جامعه‌شناسی احساسات، مجموعه عواملی را فهرست می‌کند که به اعتقاد وی بر شکل‌گیری انتظارات مذکور تأثیر می‌گذارند. این عوامل به چهار گروه جمعیت‌شناختی، ساختاری، فرهنگی و مبادله‌ای تقسیم می‌شوند (ترنر:

۱۹۹۹: ۳۳). در ادامه با توجه به دیدگاه ترنر در خصوص عوامل مؤثر بر شکل‌گیری پارادایم‌های زناشویی و بر اساس منابع موجود سعی شده است منشأ تفاوت پارادایم‌های زناشویی، یا به عبارت بهتر منابعی که پارادایم‌های زناشویی افراد در معرض آنها شکل گرفته و ساخته می‌شود، بررسی شود. این عوامل به تنهایی عامل تضاد و یا سازگاری زندگی زناشویی نیستند و به تعبیری می‌توان آنها را زمینه‌های تعارض زناشویی تلقی کرد که با پرورش پارادایم‌های زناشویی متفاوت یا متضاد بستر شکل‌گیری تعارضات زناشویی را فراهم می‌کنند.

شکل ۲- عوامل مؤثر بر شکل‌گیری پارادایم زناشویی



تقابل انتظارات و تجارب: شکل‌گیری تعارض

طبق دیدگاه ترنر، تعارض زمانی شکل می‌گیرد که بین انتظارات و آنچه فرد در واقعیت تجربه می‌کند ناهمخوانی به وجود آید. این حقیقت در چندین سنت نظری از رفتارگرایی اسکینر و قضایای مبادله هومنز گرفته تا نظریه کنترل عاطفی (از زیرشاخه‌های کنش متقابل نمادین) و نظریه ساختاری کمپر و کالینز قابل پیگیری است.

حال چنانچه از نگاه نظریه ترنر به موضوع مورد مطالعه حاضر یعنی تعارضات زناشویی نگاه کنیم، می‌توان این تعارضات را نتیجه عدم انطباق انتظارات افراد با تجارب آنها در نظر گرفت. همچنین با ترکیب نظریه ترنر با نظریه هال در خصوص پارادایم زناشویی و نظریه کارول در مورد افق زناشویی می‌توان تعارضات زناشویی را به عنوان عدم انطباق انتظارات افراد با تجارب آنها در ۶ حوزه یادشده، یعنی زمانبندی زناشویی، اهمیت زناشویی، منطبق زناشویی، نقش‌های زناشویی، دوام زناشویی و روابط با دیگران بررسی کرد.

روش تحقیق

با توجه به ماهیت مطالعه، در این پژوهش از روش ترکیبی استفاده شده است. به طور کلی، سه رویکرد رایج برای ترکیب روش‌های کیفی و کمی عبارت‌اند از اجرای روش کیفی پیش از روش کمی، موازی با روش کمی و یا پس از روش کمی.

در این مطالعه از شیوه اول استفاده شده است. در این شیوه، پژوهش کیفی به عنوان مطالعه اکتشافی پیش از پژوهش کمی از جمله پیمایش استفاده می‌شود. این شیوه به خصوص برای موضوعات جدید و نامشخص مناسب است. در چنین حالتی هدف پژوهش کیفی شناسایی مسائل مهم، بررسی استراتژی‌ها یا تعریف مفاهیم و اصطلاحات برای استفاده در ابزار پیمایش است.

الف) پژوهش کیفی: پژوهش کیفی مورد نظر با انجام مصاحبه‌هایی در جامعه هدف و تحلیل محتوای متن مصاحبه‌ها به انجام رسیده است. جزئیات این مطالعه به شرح زیر است:

تکنیک گردآوری اطلاعات

در مرحله جمع‌آوری داده‌ها تمرکز اصلی بر انجام مصاحبه‌های ساخت‌یافته با هدف شناسایی و گونه‌بندی تعارضات زناشویی و شیوه‌های برخورد با این تعارضات در جامعه مورد مطالعه است. در این مصاحبه‌ها به طور کلی سه سؤال مرتبط با موضوع مطرح شده است که عبارت‌اند از:

۱. همانطور که خودتان هم اطلاع دارید، اختلاف نظر و تضاد بین زن و شوهر موضوعی است که در هر خانواده‌ای ممکن است وجود داشته باشد. لطفاً بفرمایید که آیا در رابطه شما با همسران هم از این تضادها یا اختلاف‌ها اتفاق می‌افتد؟ (این سؤال در واقع سؤال فیلتر بوده و در صورت منفی بودن پاسخ مصاحبه‌شونده از ادامه مصاحبه خودداری شده است).

۲. معمولاً چند نوع تضادها یا اختلاف نظرهایی بین شما و همسران اتفاق می‌افتد، لطفاً سه مورد از مهمترین آنها را نام ببرید.

۳. معمولاً زمانی که اختلافی بین شما و همسران ایجاد می‌شود چه کار می‌کنید؟ به عبارت روشن‌تر در آن موقعیت چه عکس‌العملی از خودتان نشان می‌دهید؟

نمونه‌گیری

در این مطالعه از «نمونه‌گیری با حداکثر نوسان» (انتخاب مواردی اندک با بیش‌ترین تفاوت ممکن برای آشکار شدن دامنه نوسان و تفاوت در میدان) استفاده شده است. شیوه اجرای نمونه‌گیری به این صورت بوده است که ابتدا متغیرهای طبقه‌بندی (متغیرهای زمینه‌ای مهم در زمینه موضوع مورد بررسی) تعیین و سپس انتخاب نمونه‌ها بر اساس ترکیب این متغیرها انجام شد. این نمونه‌گیری تا فراهم آمدن اشباع نظری ادامه یافت.

متغیرهای طبقه‌بندی شامل سابقه ازدواج، وضعیت اقتصادی، تحصیلات و منطقه محل سکونت است اما از آنجا که دو متغیر وضعیت اقتصادی و منطقه محل سکونت از همپوشانی نسبی در شهر تهران برخوردارند، برای پیچیده‌تر نشدن ترکیب یادشده به جای استفاده از هر دو متغیر تنها از متغیر منطقه محل سکونت استفاده شده است.

جدول ۲. ترکیب نمونه نهایی مصاحبه‌شونده‌ها

جمع	تحصیلات				
	ارشد و بالاتر	کاردانی و کارشناسی	زیر دیپلم		
۷	۳	۳	۳	منطقه ۱	زن
۸	۲	۴	۲	منطقه ۶	
۷	۲	۲	۳	منطقه ۱۶	
۹	۲	۴	۳	منطقه ۱	مرد
۷	۳	۳	۱	منطقه ۶	
۹	۲	۴	۳	منطقه ۱۶	
۱۸	۱۳	۲۰	۱۵	جمع	

روش تجزیه و تحلیل داده‌ها

با توجه به جنس اطلاعات (متن‌های مصاحبه) از روش تحلیل محتوای کیفی برای تجزیه و تحلیل متن مصاحبه‌ها استفاده شده است. مراحل تحلیل به صورت زیر است:

سنخ شناسی تعارضات زناشویی	سنخ شناسی شیوه‌های برخورد با تعارض
- تعیین واحد تحلیل (متن مصاحبه‌های انجام گرفته با ۴۸ نفر از افراد متأهل ساکن در شهر تهران) - استخراج واحدهای معنی (۱۲۲ مورد) - حذف موارد تکراری و تلخیص واحدها (۹۹ مورد) - تخصیص کد - شناسایی خرده مقولات (۳۲ مورد) - شناسایی مقولات نهایی (۵ مورد شامل تعارضات عاطفی، تعارضات اخلاقی، تعارضات ارتباطی، تعارضات اقتصادی و تعارضات فرهنگی)	- تعیین واحد تحلیل (متن مصاحبه‌های انجام گرفته با ۴۸ نفر از افراد متأهل ساکن در شهر تهران) - استخراج واحدهای معنی (۱۰۶ مورد) - حذف موارد تکراری و تلخیص واحدها (۷۲ مورد) - تخصیص کد - شناسایی خرده مقولات (۱۴ مورد) - شناسایی مقولات نهایی (۵ مورد شامل برخورد احساسی، برخورد عقلانی، برخورد دموکراتیک، برخورد قهری و فرار از موقعیت)

اعتبار و پایایی

گرچه پژوهش کیفی یادشده به عنوان مطالعه‌ای اکتشافی و به منظور شناسایی ابعاد پدیده مورد بررسی و تکمیل مدل مفهومی مطالعه به انجام رسیده است، در این پژوهش اقداماتی که می‌تواند اعتبار و پایایی مطالعه را افزایش دهد مد نظر قرار گرفته است که به طور خلاصه عبارت‌اند از:

- بهره‌گیری از مصاحبه‌گران حرفه‌ای و آشنا با موضوع مورد مطالعه.
- استفاده از بیان‌های مختلف و متناسب با ظرفیت‌های مصاحبه‌شونده‌ها به نحوی که از فهم درست موضوع از سوی مصاحبه‌شونده‌ها اطمینان حاصل شود.
- فراهم‌سازی مکانیسم‌های غلبه بر خطاهای احتمالی از جمله استفاده هم‌زمان و موازی از دو مصاحبه‌گر و مقایسه داده‌های گردآوری‌شده توسط مصاحبه‌کننده‌ها.
- شفاف‌سازی صحت فرایندهای دنبال‌شده از طریق مستندسازی مراحل مختلف کدگذاری و تحلیل داده‌ها.
- بهره‌گیری از نظر محققان همکار در مرحله کدگذاری داده‌ها و تصمیم‌گیری در خصوص مقولات بر اساس اجماع گروهی.

- بهره‌گیری از گونه‌ای خاص از نمونه‌گیری هدفمند با عنوان نمونه‌گیری با حداکثر نوسان به منظور انتخاب مواردی اندک اما با بیشترین تفاوت ممکن تا بدین‌وسیله دامنه تغییرات پدیده مورد بررسی رصد شود.

ب) پژوهش کمی

ویژگی‌های روشی پژوهش کمی انجام‌شده در این مطالعه به صورت زیر بوده است:
روش و تکنیک: «پیمایش» و از نوع تبیینی با استفاده از تکنیک گردآوری پرسشنامه.
جمعیت آماری: کلیه افراد دارای همسر در شهر تهران در سال ۱۳۹۳ (۴۳۱۱۳۶۴ نفر طبق سرشماری سال ۹۰).

حجم نمونه: طبق فرمول ۳۴۱ نفر محاسبه شده و به منظور افزایش دقت و کاهش خطا به ۵۰۰ نفر افزایش یافت.

روش نمونه‌گیری: نمونه‌گیری چندمرحله‌ای (سه مرحله)
مرحله اول) روش نمونه‌گیری تصادفی ساده (چارچوب نمونه‌گیری: پیمایش کلیه بلوک‌های هر یک از مناطق شهر تهران - نمونه انتخابی: ۵۰ بلوک)
مرحله دوم) روش نمونه‌گیری سیستماتیک (تکمیل فرم «فهرست خانوار» - محاسبه عدد فاصله از طریق تقسیم تعداد خانوارها بر ۱۰ - تعیین عدد مبدأ به صورت تصادفی - انتخاب نمونه‌ها با رعایت عدد فاصله)

مرحله سوم) روش نمونه‌گیری طبقه‌ای بر اساس دو متغیر جنسیت و سابقه ازدواج

جدول ۳. ترکیب نمونه نهایی بر اساس دو متغیر جنسیت و سابقه ازدواج

	۱۰ سال و کمتر	۱۱ تا ۲۰ سال	۲۱ سال و بیشتر	جمع
زن	۱۰۰	۱۰۰	۵۰	۲۵۰
مرد	۱۰۰	۱۰۰	۵۰	۲۵۰
جمع	۲۰۰	۲۰۰	۱۰۰	۵۰۰

تعریف متغیرها

متغیر وابسته: تعارض زناشویی

تعریف نظری: «هرگونه کنش متقابل بین زن و شوهر که شامل اختلاف عقیده، خواه از نوع مثبت و خواه منفی است» (کامینگز).

تعریف عملیاتی: ۵ شاخص اصلی برای متغیر تعارض زناشویی در نظر گرفته شده است. این شاخص‌ها عبارت‌اند از «تعارض عاطفی» (سنجش با استفاده از ۶ گویه)، «تعارض اخلاقی» (سنجش با استفاده از ۷ گویه)، «تعارض ارتباطی» (سنجش با استفاده از ۶ گویه)، «تعارض اقتصادی» (سنجش با استفاده از ۶ گویه) و «تعارض فرهنگی» (سنجش با استفاده از ۵ گویه).

به لحاظ سطوح سنجش این گویه‌ها ترتیبی‌اند و از طریق گزینه‌های (۱)، اصلاً (۲)، به ندرت (۳)، تا حدی (۴)، زیاد و (۵) خیلی زیاد، اندازه‌گیری می‌شوند که در این صورت، عدد ۱ نشان‌دهنده کمترین و عدد ۵ نشان‌دهنده بیشترین تعارض خواهد بود. بنابراین برای سنجش شاخص کلی تعارض زناشویی تمام ۳۰ گویه در نظر گرفته شده بایستی با هم ترکیب شوند و نمره‌ای با حداقل عدد ۳۰ و حداکثر عدد ۱۵۰ به دست آید.

متغیر واسطه: پارادایم زناشویی

همان‌طور که اشاره شد، مدل پیشنهادی مطالعه حاضر بر مفهوم پارادایم زناشویی تمرکز دارد و این مفهوم عنصر کانونی محسوب می‌شود. طبق چارچوب نظری پژوهش، پارادایم زناشویی هر فرد از ۶ مؤلفه تشکیل شده است اما با توجه به اینکه از این بین، مؤلفه زمانبندی زناشویی به دلیل عدم قابلیت تبدیل شدن به یک طیف یا پیوستار و در نتیجه عدم هماهنگی با سایر متغیرها از تحلیل حذف شده است. ابعاد این متغیر در بررسی حاضر ۵ شاخص است، بنابراین در ادامه سعی شده است طریقه سنجش این ۵ شاخص و نحوه استفاده از آنها مشخص شود.

- اهمیت زناشویی: برای سنجش این بعد از پارادایم زناشویی از مقیاس ترتیبی استفاده می‌شود که اعتقاد کامل به «جایگاه خاص» زناشویی در یک سمت مقیاس و اعتقاد کامل به «جایگاه خنثی» در سمت دیگر آن قرار دارد.

- دوام زناشویی: برای سنجش این مؤلفه از مقیاس ترتیبی استفاده می‌شود که اعتقاد کامل به «احساس وظیفه» در یک سمت و اعتقاد کامل به «رضایت فردی» در زندگی زناشویی در سمت دیگر مقیاس واقع شده است.

- محدوده روابط با دیگران: این بعد نیز بر پیوستاری ترتیبی که اعتقاد کامل به «بسته بودن روابط» با نامحرم‌ها در یک سمت و اعتقاد کامل به «آزادی روابط» در سمت دیگر آن واقع شده، قابل اندازه‌گیری است.

- منطق زناشویی: این مؤلفه از طریق مقیاسی ترتیبی که «مصلحت‌گرایی» در یک سمت و در سمت دیگر آن «رمانتیک بودن» واقع شده، سنجیده می‌شود.
- نقش‌های زناشویی: برای سنجش این بعد از مقیاسی ترتیبی که اعتقاد کامل به «تفکیک جنسی نقش» در یک سمت و اعتقاد کامل به «تساوی نقش‌ها» در زندگی زناشویی در سمت دیگر آن واقع شده، استفاده می‌شود.
- مفهوم پارادایم زناشویی (متغیر کل): این مفهوم به تمامی ایده‌ها، انتظارات، باورها و نگرش‌هایی اشاره دارد که فرد در مراحل مختلف زندگی‌اش در خصوص زناشویی کسب کرده و در ذهن خود می‌پروراند. این متغیر از ترکیب ۵ شاخص فوق ساخته شده و بر روی پیوستاری از سستی تا مدرن قابل اندازه‌گیری است.



- مفهوم شکاف پارادایمی و سازگاری پارادایمی: همان طور که در قسمت‌های قبلی نیز اشاره شد، در مدل پیشنهادی مطالعه حاضر تعارضات زناشویی محصول برخورد پارادایم‌های زناشویی متفاوت یا به تعبیری متضاد در نظر گرفته شده است؛ بنابراین، تنها شناسایی و سنجش پارادایم زناشویی یک فرد مد نظر نبوده و ترکیب پارادایم‌های زناشویی زن و شوهر و مقایسه ابعاد پارادایمی آنها بیشترین اهمیت را دارد. همین مسئله ما را به سوی مفهوم مهم

دیگری در مطالعه حاضر تحت عنوان «شکاف پارادایمی» رهنمون می‌سازد که به تفاوت یا فاصله پارادایم زناشویی زن و شوهر اطلاق می‌شود.

شکاف پارادایمی زن و شوهر در دو شکل قابل بروز و ظهور است. در حالت اول، مرد پارادایمی مدرن‌تر از زن دارد که در این صورت از مابه‌التفاوت دو نمره تحت عنوان «شکاف پارادایمی مردانه» یاد می‌شود.

حالت دوم، به عکس این وضعیت اشاره دارد؛ یعنی زن، پارادایمی مدرن‌تر از شوهر خود دارد که در این صورت اختلاف مشاهده‌شده بین پارادایم‌های زناشویی زن و مرد «شکاف پارادایمی زنانه» نامیده می‌شود.

مفهوم دیگری که در اینجا از اهمیت برخوردار است، مفهوم «سازگاری پارادایمی» است. این مفهوم نقطه مقابل شکاف پارادایمی و به عبارتی، روی دیگر سکه را نشان می‌دهد.

متغیرهای مستقل

متغیرهای مستقل مورد مطالعه در تحقیق حاضر عبارت‌اند از سن، جنسیت، تحصیلات، محیط جغرافیایی (محل سکونت)، گرایش‌های مذهبی، سرمایه اجتماعی، وضعیت اقتصادی خانواده و مصرف کالاهای فرهنگی.

در بررسی همه این متغیرها سعی شده است از تعاریف نظری و عملیاتی استاندارد استفاده شود. در این بخش تنها به تعریف ۳ متغیر گرایش‌های مذهبی، سرمایه اجتماعی و مصرف فرهنگی که پیچیدگی بیشتری دارند می‌پردازیم:

- **گرایش‌های دینی:** این متغیر به میزان دینداری فرد اشاره دارد. از این منظر، دینداری به معنای داشتن اهتمام دینی است به نحوی که نگرش، گرایش و کنش‌های فرد تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد (ویلیم، ۱۳۸۶: ۴۸).

در مطالعه حاضر بعد از بررسی مقیاس‌های موجود در زمینه سنجش گرایش‌های دینی، مقیاس گلاک و استارک^۱ به عنوان مقیاسی استاندارد که با اعتقادات پیروان بسیاری از ادیان بزرگ، از جمله اسلام، انطباق یافته انتخاب شده است. مقیاس دینداری گلاک و استارک ۵ بعد *اعتقادی* یا باورهای دینی، *مناسکی* یا اعمال دینی، *تجربی* یا عواطف دینی، *فکری* یا دانش

1. Glock and Stark

دینی و پیامدی یا آثار دینی دارد (گلاک و استارک، ۱۹۶۵) که در مطالعه حاضر دو بعد مناسکی و فکری به دلیل شرایط خاص جامعه ایرانی حذف شده و مقیاس مورد استفاده شامل ۳ بعد اعتقادی (با ۷ گویه)، تجربی (با ۶ گویه) و پیامدی (با ۶ گویه) است. مقیاس اندازه‌گیری مورد استفاده در این سنجش، لیکرت است که هر گویه پنج درجه ارزشی «کاملاً موافق»، «موافق»، «بینابین»، «مخالف» و «کاملاً مخالف» را دربرمی‌گیرد و ارزش‌های هر گویه بین ۱-۵ متغیر است.

- مصرف کالای فرهنگی: مصرف فرهنگی را به آنچه مردم در اوقات فراغتشان انتخاب می‌کنند نسبت می‌دهند مانند مطالعه کتاب، گوش دادن به موسیقی، تماشای فیلم و نظایر آن. مصرف فرهنگی سبک زندگی خاص ما را شکل می‌دهد، نیازها و تمایلات ما را سامان می‌دهد و مواد لازم را برای تولید تخیلات و رؤیاهایمان فراهم می‌کند.

در این مطالعه، پس از بررسی طیف گسترده‌ای از مطالعات انجام‌شده در خصوص مصرف فرهنگی، فهرستی از ابعاد تشکیل‌دهنده این متغیر تهیه شده و در نهایت با توجه به شرایط مطالعه ۷ کالای فرهنگی شامل کتاب، روزنامه، رادیو، تلویزیون، ماهواره، اینترنت و سینما، برای سنجش متغیر مصرف فرهنگی انتخاب شد.

- سرمایه اجتماعی: در یک دسته‌بندی، سرمایه اجتماعی به سه بُعد ساختاری، شناختی و ارتباطی تقسیم می‌شود. در اغلب مطالعاتی که با رویکرد کمی به انجام رسیده‌اند بیشتر از دو بعد ساختاری و هنجاری برای سنجش این متغیر استفاده شده است. بعد ساختاری: این بُعد، به پیوندهای موجود در شبکه، شامل وسعت و شدت ارتباطات اشاره دارد.

بعد هنجاری: این بعد، شامل مؤلفه‌هایی چون اعتماد و هنجارهاست که در ایجاد روابط متقابل و تعیین هویت مشترک نقشی اساسی دارد.

هر کدام از این ابعاد با استفاده از ۵ گویه سنجش شده است. مقیاس اندازه‌گیری مورد استفاده لیکرت است و هر گویه شش درجه ارزشی «خیلی زیاد»، «زیاد»، «تا حدی»، «به ندرت» و «اصلاً» را دربرمی‌گیرد و ارزش‌های هر گویه بین ۱-۵ متغیر است. حاصل جمع عددی ارزش هر یک از گویه‌ها در کل، نمره آزمودنی را نشان می‌دهد که بین ۱۰ تا ۵۰ در نوسان است.

اعتبار و پایایی

در این پژوهش جهت سنجش وضعیت اعتبار مفاهیم و متغیرها از دو روش استفاده شده است: اعتبار صوری: به منظور اطمینان از اعتبار صوری ابزار سنجش سعی شد، بعد از تهیه پرسشنامه اولیه، سؤالات پرسشنامه به ۵ نفر از متخصصان علوم اجتماعی داده شود تا درباره اعتبار آنها قضاوت کنند. آرای داوران گردآوری شده و سپس بر اساس آن تغییراتی جزئی در پرسشنامه اولیه اعمال شد و نهایتاً مورد تأیید مجموع داوران قرار گرفت.

- اعتبار سازه: در مطالعه حاضر از شیوه اعتباریابی نظری استفاده شده است. این نوع اعتبار در تمام مراحل مطالعه حاضر مورد توجه بوده است و همان طور که در مراحل مختلف شاخص سازی نیز مشاهده می شود، ارتباط و پیوستگی مؤلفه ها با مفاهیم اصلی و نیز ارتباط گویه ها با مؤلفه ها به دقت رعایت شده و همین امر حرکت از مفاهیم اصلی به گویه ها و برعکس، حرکت از گویه ها به مفاهیم را به آسانی امکان پذیر ساخته است. همچنین، برای بررسی پایایی مفاهیم اساسی از آزمون آلفای کرونباخ استفاده شده است. نتایج این بررسی به صورت خلاصه در جدول ۴ قابل مشاهده است:

جدول ۴. ضرایب آلفای کرونباخ به تفکیک متغیرهای اصلی و فرعی

مفهوم	متغیر	مقدار آلفا	تعداد گویه های حذف شده	تعداد گویه های تصحیح شده
تعارضات زناشویی	تعارضات عاطفی	۰/۸۶	---	۱ مورد
	تعارضات ارتباطی	۰/۷۹	---	---
	تعارضات اقتصادی	۰/۸۷	۱ مورد	---
	تعارضات اخلاقی	۰/۷۶	۱ مورد	---
	تعارضات فرهنگی	۰/۶۹	---	---
پارادایم زناشویی	اهمیت زناشویی	۰/۸۹	۱ مورد	۱ مورد
	دوام زناشویی	۰/۶۵	---	۲ مورد
	روابط با دیگران	۰/۶۸	---	---
	منطق زناشویی	۰/۷۰	---	---
	نقش های زناشویی	۰/۶۹	---	۲ مورد
سرمایه اجتماعی	بعد ساختاری	۰/۷۸	---	---
	بعد هنجاری	۰/۶۷	---	---
گرایشات دینی	---	۰/۸۷	---	---

یافته‌های پژوهش

الف) یافته‌های توصیفی

یافته‌های توصیفی این مطالعه حاکی از آن است که اکثریت قریب به اتفاق زوجین (بیش از ۹۵ درصد) کم و بیش با مسئله تعارضات زناشویی دست به گریبان‌اند. چنانچه وضعیت یادشده را با آمار تعارضات بیان‌شده، یا به عبارت بهتر تعارضاتی که از حوزه خصوصی خانواده خارج شده و به مراجع قضایی ارجاع داده شده‌اند، مقایسه کنیم، به سادگی در خواهیم یافت که بسیاری از تعارضات زوجین به بیرون از خانواده گزارش نمی‌شود و خانواده‌های طلاق که در بسیاری از پژوهش‌های انجام گرفته در این حوزه به عنوان جمعیت هدف در نظر گرفته شده‌اند، تنها به آن بخش از تعارضات زناشویی محدود می‌شود که اولاً به مراجع قضایی ارجاع داده می‌شوند و ثانیاً به جدایی زوجین منجر می‌شوند اما همان طور که اشاره شد نتایج بررسی حاضر نشان می‌دهد که تعارضات زناشویی تنها به مواردی که به طلاق انجامیده است محدود نمی‌شود و درپیش‌گرفتن چنین رویه‌ای در مطالعه پدیده تعارضات زناشویی منجر به نادیده‌انگاری بخش قابل توجهی از تعارضات روزمره خانواده‌ها می‌شود که سلامت جسمی، روانی و اجتماعی آنها را به شدت تهدید می‌کند.

اما تعارضات زناشویی همه خانواده‌ها را به یک شکل و اندازه درگیر نمی‌کند. به عبارت بهتر نوع و شدت این تعارضات در بین خانواده‌ها متفاوت است. شدت این تعارضات به زبان آماری از صفر تا ۸۰ در مقیاس صفر تا صد متغیر است و میانگین آن عدد ۲۹ را نشان می‌دهد. از نظر نوع تعارضات نیز بیشترین میزان مربوط به تعارضات عاطفی بین زن و شوهر است. این موضوع چنانچه در کنار برخی دیگر از یافته‌های تحقیق، از جمله اهمیت عنصر احساسات و عواطف و یا به عبارتی رمانتیک‌ترشدن زناشویی‌های جدید بررسی شود به راحتی قابل فهم خواهد بود. در این معنی، آمار بالای تعارضات عاطفی میان زوجین یکی از نشانه‌های اهمیت یافتن عشق و عاطفه در زناشویی به عنوان عنصری کانونی است. به عبارت بهتر، تعارضات عاطفی میان زن و شوهر از آنجا موضوعیت می‌یابد که آنها نگاهی رمانتیک به زندگی زناشویی داشته باشند. نتایج این بررسی گویای چنین وضعیتی در جامعه مورد مطالعه است. این نتایج از یک سو روندی صعودی در نگاه رمانتیک به زناشویی را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، روندی نسلی و افزایشی در میزان تعارضات عاطفی میان زوجین.

روند اول یعنی رماتیک شدن افراد در زناشویی و اهمیت یافتن عنصر احساسات و عواطف در نسل‌های جدید، شاید ما را به تعبیر گیدنز از دگرگونی در روابط صمیمی میان افراد و به ویژه روابط زوج‌ها به سوی یک رابطه ناب سوق دهد اما روند دوم که از افزایش تعارضات عاطفی در زناشویی‌های نسل جدید حکایت می‌کند، به وضوح تفاوت جامعه ما را با جوامعی که گیدنز از رواج رابطه ناب در آنها احساس خشنودی می‌کند، نشان می‌دهد. وی در مباحث خود در مورد خانواده با طرح رابطه ناب معتقد بود تا زمانی که زوج‌ها از داشتن رابطه زناشویی با یکدیگر احساس رضایت متقابل داشته باشند چنین رابطه‌ای را ادامه می‌دهند و هر لحظه که این احساس در آنها از بین برود دلیلی برای تداوم آن ندارند بنابراین، رابطه ناب از عناصر جوامعی است که در آنها سنت و به تبع آن فشارهای اجتماعی افراد را به تداوم رابطه زناشویی به هر قیمت ممکن ترغیب یا مجبور نمی‌کند. در حالی که جامعه ما به شدت با چنین ارزش‌هایی پیوند دارد و به نظر می‌رسد چندان از رابطه ناب حمایت نمی‌کند. همان طور که یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد، در این جامعه رشد ابعاد نگرشی افراد به صورت متوازن صورت نگرفته و افراد ترکیب‌های نگرشی نامتوازن و گاه متناقضی در خصوص زناشویی دارند. نتایج این مطالعه به روشنی نشان می‌دهد که از بین ابعاد مختلف پارادایم زناشویی، نگاه مبتنی بر عشق و عواطف به زناشویی که در مطالعه حاضر تحت عنوان منطق زناشویی از آن یاد می‌شود، بالاترین و نگاه مبتنی بر رضایت‌گرایی در تداوم زناشویی پایین‌ترین نمره را در جامعه مورد مطالعه نشان می‌دهد. این تفاوت به گونه‌ای است که مقدار نمره اول بیش از دو برابر نمره دوم است. به عبارت ساده‌تر، زوجین از یک سو به دنبال رابطه‌ای مبتنی بر عشق و عاری از قیدوبندهای سنتی‌اند و به تعبیر گیدنز در حال حرکت به سمت رابطه ناب‌اند و از سوی دیگر، تداوم زندگی زناشویی را به عنوان یک وظیفه تلقی می‌کنند.

گرچه نتایج تحقیق حاضر در بیانی کلی غلبه نگرش‌های سنتی و نسبتاً مدرن به زناشویی را نشان می‌دهد، مقایسه ابعاد پارادایم زناشویی حاکی از وجود ترکیب‌های نگرشی ناهم‌ساز به زناشویی در این جامعه است. بر همین اساس، می‌توان اذعان کرد که ویژگی جامعه مورد مطالعه نه نگرش سنتی به زناشویی و نه نگاه مدرن به آن است، بلکه ویژگی این جامعه را باید در ترکیب‌های پارادایمی نامتوازن در خصوص زناشویی خلاصه کرد.

بنابراین، نتایج این مطالعه، از یک سو با به نمایش گذاشتن روند نسلی مشاهده‌شده در نمره پارادایم زناشویی افراد به سمت مدرن‌شدن بیشتر (به ویژه در برخی ابعاد پارادایم

زناشویی، از جمله گرایش به روابط آزاد زن و شوهر با دیگران و تمایل به تقسیم مساوی نقش‌ها در خانواده) اظهار نظرهای گروهی را که مدعی‌اند ازدواج و زناشویی در جامعه ایرانی کاملاً صیغه‌ای سنتی دارد زیر سؤال می‌برد و از سوی دیگر، با نشان دادن این نکته که به‌رغم تغییرات ایجاد شده هنوز ته‌نشست‌های سنتی در نوع نگاه به زناشویی غلبه بیشتری دارند، امیدواری را در میان گروه دیگری فراهم می‌کند که نگران سست‌شدن سنت‌ها و از دست رفتن ارزش‌های سنتی در حوزه خانواده‌اند.

بخش دیگر یافته‌های توصیفی این مطالعه نشان می‌دهد که تقریباً در کل نمونه بررسی‌شده شاهد شکاف پارادایمی میان زن و شوهرها هستیم. میانگین درصدی نمره شکاف پارادایمی در نمونه مورد بررسی نزدیک به ۱۶ است که نشان می‌دهد هر کدام از افراد مورد مطالعه در این تحقیق به طور متوسط ۱۶ درصد با همسر خود در خصوص زناشویی اختلاف یا تفاوت پارادایمی دارند. نکته جالب توجه در این بخش از یافته‌ها این است که بیش از ۶۰ درصد از شکاف‌های پارادایمی مشاهده‌شده بین زوجین از نوع زنانه‌اند که در آن، نگاه زن به زناشویی نسبت به شوهر خود مدرن‌تر است. بیشترین تفاوت نگرشی از این منظر در شاخص روابط با دیگران نامحرم مشاهده شده است. نسبت فراوانی شکاف‌های پارادایمی زنانه به مردانه در این حوزه ۵۷ به ۴۳ است که نشان می‌دهد زنان در مقایسه با مردان به برقراری روابط بازتر با دیگران تمایل بیشتری دارند. همچنین، یافته‌ها حاکی از روندی صعودی در شکاف‌های پارادایمی زوجین در نسل‌های مختلف است که خود نشان می‌دهد اختلاف‌های نگرشی میان زن و شوهر در زناشویی‌های نسل جدید روبه‌افزایش است.

ب) تبیین تعارضات زناشویی

اما اهمیت مسئله شکاف‌های پارادایمی در مطالعه حاضر بیشتر به بحث علت‌یابی تعارضات زناشویی مربوط است. همان‌طور که اشاره شد، مدل پیشنهادی این مطالعه در علت‌یابی این تعارضات بر شکاف‌های پارادایمی ناشی از برخورد پارادایم‌های زناشویی متفاوت تأکید دارد. یافته‌های تحقیق همبستگی دو متغیر «شکاف پارادایمی زن و شوهر» و «تعارضات زناشویی» را تأیید می‌کند. این همبستگی بیانگر آن است که میزان متفاوت بودن نگاه زن و شوهر به زناشویی، در ابعاد مختلف آن، با میزان تعارضاتی که بین زوجین بروز می‌کند ارتباط مستقیمی دارد.

اما تأثیر شکاف‌های پارادایمی در بروز تعارضات زناشویی در همه افراد و به ویژه در نسل‌های مختلف به یک اندازه نیست. به عبارت بهتر، تحمل تفاوت‌های نگرشی از سوی نسل‌های مختلف زوجین متفاوت است. طبق نتایج، گرچه زوجین نسل جدید و نسل قبلی تقریباً به یک اندازه با شکاف پارادایمی مواجهند، این شکاف پارادایمی در نسل جدید کمتر از نسل قبلی به تعارض میان زوجین منجر می‌شود. به عبارت بهتر، به رغم وجود شکاف نگرشی یکسان در دو نسل به نظر می‌رسد تحمل این تفاوت‌ها و به عبارتی کنار آمدن با آنها در نسل جدید بیشتر بوده و کمتر به تعارض منجر می‌شود. این نسل گرچه در مقایسه با نسل‌های پیشین تفاوت‌های بیشتری را تجربه می‌کند، همین تجربه از سوی دیگر به افزایش بردباری و تحمل در برابر این تفاوت‌ها نیز منجر شده است.

یافته‌ها همچنین بیانگر این است که از بین انواع شکاف‌های پارادایمی میان زوجین، شکاف پارادایمی در حوزه روابط با دیگران در تبیین تفاوت‌های مشاهده‌شده در میزان تعارضات زناشویی در جامعه مورد مطالعه نقش بیشتری دارد. به عبارت دیگر، عدم تفاهم یا اختلاف نظر میان زوجین در تعیین و تعریف محدوده روابط زن و شوهر با دیگران نامحرم بیشترین تأثیر را در بروز تعارضات زناشویی نشان می‌دهد. در این معنا تعارض زمانی بروز می‌کند که گرایش یکی از زوجین به آزادی بیشتر در روابط با خارج از خانواده با مقاومت یا عدم همراهی از طرف همسر وی مواجه می‌شود و اختلاف نظر و شکاف نگرشی شکل گرفته بین زن و شوهر رابطه آن دو را به سمت اختلاف و تعارض سوق می‌دهد. از آنجا که این عامل، طبق یافته‌های تحقیق، بیشترین نقش را در بروز تعارضات زناشویی دارد، حساس بودن روابط با جنس مخالف در خانواده ایرانی و نقش آن در کیفیت روابط زناشویی در این جامعه بیش از پیش مشخص می‌شود.

در مطالعه حاضر تفاوت‌های نگرشی زوجین در حوزه نقش‌های زناشویی نیز در تبیین تعارضات زناشویی از اهمیت بالایی برخوردار است. به طور کلی، تعارضات فرهنگی و اقتصادی میان زوجین بیشتر از شکاف‌های نگرشی آنها در زمینه نقش‌های زناشویی مؤثرند. در بروز تعارضات عاطفی، اخلاقی و ارتباطی، اختلافات نگرشی مربوط به روابط با دیگران بیشتر تأثیرگذار است. البته، این بدان معنا نیست که سایر ابعاد شکاف پارادایمی در پدید آمدن تعارضات زناشویی نقش ندارند. ابعاد دیگر تفاوت‌های نگرشی در خصوص زناشویی نیز بر بروز برخی از گونه‌های تعارض تأثیر معناداری دارند، اما به نظر می‌رسد دو مقوله یادشده نقش

محوری‌تری دارند. این نتایج، از یک سو بیانگر اهمیت زیاد دو موضوع یادشده، یعنی مسئله تفکیک یا تقسیم نقش و محدوده روابط زن و شوهر با دیگران، در خانواده امروزی است و از سوی دیگر، وجود تفاوت‌های پارادایمی تأثیرگذار در این حوزه‌ها را به عنوان چالشی مهم در روابط زن و شوهر که پتانسیل بالایی برای تولید اختلاف و تعارض دارند، نشان می‌دهد.

در مجموع، این بخش از نتایج مطالعه نشان می‌دهد که تعارضات زناشویی به شدت متأثر از تفاوت‌های نگرشی زوجین در خصوص زندگی زناشویی، ابعاد آن و انتظارات و وظایف زن و شوهر نسبت به همدیگر است. بنابراین، می‌توان اذعان کرد که *فرضیه اصلی مطالعه حاضر، مبنی بر بروز تعارضات زناشویی در اثر شکاف‌های پارادایمی میان زن و شوهر، با استناد به یافته‌های مطالعه تأیید شود.*

ج) عوامل مؤثر بر تفاوت‌های پارادایمی: زمینه‌های تعارض

اما همان طور که در بخش نظری اشاره شد، در مطالعه حاضر بین موضوع تفاوت‌های پارادایمی که در این پژوهش به عنوان علت تعارضات زناشویی بررسی شده است و عواملی که به شکل‌گیری این تفاوت‌ها کمک می‌کنند تفکیک قائل شده و سعی کرده‌ایم از قرار دادن عوامل یادشده به عنوان علل تعارضات زناشویی که به وفور در مطالعات پیشین مشهود بوده و به نظر می‌رسد نتوانسته است به تبیین مسئله کمک کنند، اجتناب ورزیم. با این حال ما تأثیر این عوامل را در تبیین مسئله تعارضات زناشویی انکار نمی‌کنیم و معتقدیم این عوامل نه به طور مستقیم، بلکه از طریق تأثیری که در شکل‌گیری تفاوت‌های پارادایمی ایجاد می‌کنند می‌توانند در بروز تعارضات نقش داشته باشند. بنابراین، فرض بر این است که این عوامل در کنار هم بستر لازم را برای بروز اختلافات و تعارضات زناشویی فراهم می‌کنند.

یکی از مهم‌ترین عوامل تبیین‌کننده تفاوت‌های پارادایمی افراد، متغیر جنسیت است. نتایج این مطالعه تفاوت‌های جنسیتی قابل توجهی را در نگرش‌های زناشویی نشان می‌دهد. تفاوت‌های مشاهده شده بیانگر این است که زنان در مقایسه با مردان رویکرد مدرن‌تری به زناشویی دارند.

تفاوت‌های نگرشی مشاهده شده بین زن و مرد به جهت نقشی که در شکل‌گیری اختلافات و تعارضات رفتاری بین دو جنس در حوزه زناشویی دارد، قابل تأمل است. این تفاوت، به ویژه از این جهت که گرایش بیشتر زنان به شیوه‌های مدرن زناشویی را نشان می‌دهد

اهمیت می‌یابد. نتایج، تفاوت نگرشی معنادار زنان و مردان را به ویژه در دو حوزه نقش‌های زناشویی و مرز روابط زوجین با دیگران نشان می‌دهد. در خصوص نقش‌های زناشویی، شاهد نوعی تغییر نگرشی در زنان به سمت تساوی نقش در خانواده هستیم که این تغییر تا حدود زیادی با تغییرات ایجادشده در وضعیت کلی زنان در جامعه امروز ایران، به ویژه پررنگ شدن حضور آنان در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی خارج از خانه، قابل توجیه است اما نکته قابل توجه در اینجا روند نامتوازن این تغییرات میان دو جنس است. به عبارت بهتر، با توجه به نتایج مطالعه، به نظر می‌رسد جنس مذکر در تغییر نگرشی یادشده چندان با جنس مؤنث همگام نبوده و نگاه سنتی مبتنی بر تفکیک نقش در زناشویی مقبولیت بیشتری در میان مردان دارد.

نکته بسیار قابل تأمل در این زمینه، مسئله تعریف محدوده روابط زن و شوهر با دیگران یا نامحرمان است. طبق نتایج، تفاوت فاحشی بین تعریف دو جنس از محدوده این روابط مشهود است که نشان می‌دهد ایده‌آل‌ها و انتظارات زن و مرد در این حوزه بسیار از هم دور بوده و از این منظر شکاف نگرشی عمیقی بین دو جنس قابل مشاهده است. زنان اعتقاد و تمایل بیشتری به آزادی این‌گونه روابط نشان می‌دهند و مردان به بسته بودن آن. این تفاوت بارز نگرشی میان زنان و مردان، با توجه به حساسیت بالای موضوع روابط زوجین با دیگران نامحرم در جامعه ایرانی و نیز با توجه به پتانسیل بالای این مقوله در شعله‌ور ساختن آتش اختلاف و تعارض (که نتایج همین مطالعه به روشنی به آن اذعان دارد) از اهمیتی مضاعف برخوردار است.

اما نکته قابل تأمل در این بخش از نتایج فاصله و شکاف عمیقی است که بین مدرن‌ترین و سنتی‌ترین مناطق، از منظر پارادایم زناشویی، مشاهده می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که مدرن‌ترین نگرش‌ها به زناشویی به ترتیب در مناطق دو، سه و یک و نگرش‌های سنتی‌تر در مناطق سیزده، نه و دوازده تهران گزارش شده است. نکته جالب توجه این است که بین مدرن‌ترین و سنتی‌ترین منطقه از منظر پارادایم زناشویی، اختلافی حدوداً ۱۳ درجه‌ای مشاهده می‌شود که این میزان با توجه به اینکه بر مقیاس صفر تا ۱۰۰ محاسبه شده، قابل توجه است. نکته مهمی که شاید بتواند توضیح مناسبی برای این تفاوت‌های نگرشی مشاهده‌شده در مناطق مختلف فراهم آورد، این است که محیط جغرافیایی یکسان، خود پدید آورنده شباهت‌های دیگری به لحاظ نژادی، مذهبی، سطح فرهنگ، درآمد و توانای اقتصادی، سطح تحصیلات،

نحوه پوشش، نحوه گذران اوقات فراغت و تفریح، علاقه‌مندی‌های سیاسی و اجتماعی و بسیاری مسائل دیگر است. به عبارت بهتر، تفاوت‌های پارادایمی موجود بین ساکنان مناطق مختلف را صرفاً نمی‌توان ناشی از عامل محل سکونت دانست، بلکه عوامل فوق که به نوعی با محل سکونت افراد همپوشانی دارند و ملازم آن محسوب می‌شوند، نیز در به وجود آمدن این تفاوت‌ها نقش دارند.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که میانگین نمره پارادایم زناشویی بر حسب قومیت، تحصیلات و وضعیت اقتصادی افراد نیز متفاوت است. طبق نتایج، سستی‌ترین نگاه به زناشویی بر حسب قومیت در بین کردزبان‌ها، بر حسب تحصیلات در افراد دارای تحصیلات سطح دبیرستان و بر حسب وضعیت اقتصادی در بین افراد کم‌درآمد گزارش شده است. از سوی دیگر، مدرن‌ترین پارادایم‌های زناشویی بر حسب قومیت در بین ترک‌زبان‌ها، بر حسب تحصیلات در افراد دارای تحصیلات کارشناسی ارشد و بر حسب وضعیت اقتصادی در بین افراد پردرآمد مشاهده می‌شود.

از سوی دیگر، با توجه به پیوند مشهودی که بین مقوله دین و عناصر سنتی پارادایم زناشویی وجود دارد، در مطالعه حاضر شاهد وجود همبستگی منفی بین دو متغیر «دینداری» و «پارادایم زناشویی» هستیم که نشان می‌دهد افرادی که از دینداری بیشتری برخوردارند رویکرد به مراتب سنتی‌تری به زناشویی دارند. همچنین یافته‌ها حاکی از آن است که برخورداری از سرمایه‌های اجتماعی بیشتر با نگاه به مراتب مدرن‌تری به زناشویی همراه است. بنابراین، با استناد به نتایج می‌توان اذعان کرد که میزان دسترسی به سرمایه‌های اجتماعی، یکی دیگر از منابع تأثیرگذار بر شکل‌گیری ایده‌ها و انتظارات مربوط به زناشویی در میان افراد است و همین امر یکی از دلایل تفاوت در پارادایم زناشویی افراد محسوب می‌شود.

نتایج این مطالعه همچنین نقش متفاوت کالاهای فرهنگی مختلف را در شکل‌گیری پارادایم زناشویی افراد نشان می‌دهد. این نتایج حاکی از آن است که تماشای تلویزیون با نگاه سنتی به زناشویی همبستگی دارد، در حالی که تماشای ماهواره با روی دیگر سکه، یعنی رویکرد مدرن به زناشویی، همبستگی معناداری دارد. بنابراین، یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که کیفیت و کمیت و تنوع الگوهای نقش‌بسته در ذهن افراد در خصوص زناشویی تحت تأثیر ارتباطی و اطلاع‌رسانی‌ای قرار دارد که توانایی و قابلیت ارائه الگو به افراد را دارند؛ اما نکته قابل توجه در اینجا این است که برخی از این کالاها برای همه افراد به

صورت یکسان قابل دسترسی نبوده و برخی محدودیت‌های مالی، فرهنگی- اجتماعی، مذهبی و غیره مانع از دستیابی افراد به این امکانات به صورت یکسان می‌شود. خواسته‌ها و آرمان‌های فردی که روزانه ساعات بسیاری را تحت حجب و سیعی از آموزش‌ها، القائات و تبلیغات رنگارنگ شبکه‌های مختلف ماهواره‌ای می‌گذرانند، به طور قطع با خواسته‌ها و آرمان‌های فردی که با یک تلویزیون از رده‌خارج که شبکه‌های تلویزیونی داخلی را نیز به سختی دریافت می‌کند، تفاوت‌های چشمگیری خواهد داشت.

نتایج بررسی چندمتغیری نشان می‌دهد که پارادایم‌های زناشویی مدرن تحت تأثیر عواملی مانند جوان بودن، زن بودن، کوتاه بودن عمر ازدواج، سکونت در مناطق بالای شهر، ضعف گرایش‌های دینی و تماشای ماهواره و پارادایم‌های زناشویی سنتی تحت تأثیر عواملی چون افزایش سن، مرد بودن، طولانی بودن عمر ازدواج، سکونت در مناطق پایین شهر، دینداری و تماشای برنامه‌های تلویزیون داخلی شکل می‌گیرد. از این بین، منطقه سکونت، تماشای ماهواره، دینداری و جنسیت از قدرت تبیین‌کنندگی بیشتری نسبت به سایر متغیرها برخوردارند و این متغیرها در تبیین تفاوت‌های مشاهده‌شده در گرایش‌ها و باورهای مربوط به زناشویی در جامعه مورد مطالعه نقش بیشتری دارند.

بنابراین، می‌توان اذعان کرد که فرضیه‌های تفاوت پارادایمی که در مطالعه حاضر بر تفاوت بودن نگرش‌ها و انتظارات زناشویی بر حسب سن، جنسیت، میزان تحصیلات، وضعیت اقتصادی، محل سکونت، گرایش‌های دینی، سرمایه اجتماعی و مصرف فرهنگی اشاره دارند، با استناد به یافته‌های فوق تأیید می‌شوند. همچنین، با استناد به ضریب تعیین تفاوت‌های مشاهده‌شده در میزان تعارضات زناشویی (۰/۳۲) و نیز تبیین تفاوت‌های پارادایمی (۰/۴۸)، می‌توان گفت که مدل پیشنهادی مطالعه حاضر در مجموع الگوی نسبتاً مناسبی را برای مطالعه و تبیین پدیده تعارضات زناشویی فراهم آورده است.

بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی کردیم با رویکردی متفاوت به مسئله تعارضات زناشویی نگاه کنیم و معتقدیم که در این حوزه، به این نگاه متفاوت می‌بایست به عنوان یک ضرورت توجه شود. ضرورتی که با توجه به تغییر و تحولات پدیدآمده در حوزه خانواده و ظهور تنوع بی‌پایانی از نگاه‌های متفاوت به ازدواج و زناشویی و همچنین، وجود خلأ روش‌شناختی و نظری در

تحقیقات انجام گرفته در این عرصه به روشنی احساس می‌شود. به عبارت بهتر، لزوم پرداختن به این موضوع هم در عرصه تجربی و هم در عرصه نظری محسوس است.

در عرصه تجربی مسئله به طور خلاصه این است که دگرگونی‌های اقتصادی-اجتماعی و به دنبال آن دگرگونی‌های فرهنگی عمیقی که در دهه‌های اخیر در جامعه ایرانی به وقوع پیوسته تغییراتی اساسی در نوع نگاه افراد به خانواده و انتظارات آنها از ازدواج و زناشویی پدیدآورده و امروزه با اشکال بسیار متنوعی از پارادایم‌های زناشویی مواجه‌ایم. در چنین شرایطی، انتظارات زوجین از همدیگر از حالت از پیش تعیین شده قبلی خارج شده و زن و شوهر به نوعی در برآوردن انتظارات و خواسته‌های یکدیگر با ابهامات اساسی مواجهند که به نظر می‌رسد، این وضعیت در مقایسه با وضعیت نسبتاً همگون پیشین، نهاد خانواده و زناشویی را با چالش‌ها و تعارضاتی متفاوت و مضاعف دست‌به‌گریبان ساخته است. نتیجه چنین وضعیتی روابط زناشویی سست و ناپایدار و به تبع آن افزایش میزان طلاق در کشور است.

بدیهی است که این تغییر وضعیت در عرصه تجربی زناشویی چنانچه با تغییری موازی در عرصه نظری و مطالعاتی همراه نشود و به‌رغم تحولات اساسی پدیدآمده در حوزه واقعی زندگی زناشویی، این دگرگونی‌ها در مطالعه فرایندهای این حوزه مد نظر قرار نگرفته و بر همان سبک رایج سابق پافشاری شود، امکان شناخت درست این تغییرات و آثار و پیامدهای آن در زندگی انسان‌ها سلب خواهد شد.

کما اینکه، بررسی ادبیات نظری و تجربی موضوع در تحقیقات و مطالعات انجام گرفته در زمینه تعارضات خانوادگی و مباحث مربوط به گسست و طلاق به روشنی بیانگر چنین وضعیتی است. همان طور که در متن مقاله نیز اشاره شد، ضعف اساسی این تحقیقات، نگاه مطلق‌گرایانه و یک‌سویه به ازدواج و زناشویی است که آن نیز تا حدود زیادی ناشی از رویکردهای نظری به کار گرفته شده در این پژوهش‌هاست. آنچه در چنین تحقیقاتی مورد غفلت قرار می‌گیرد این است که ازدواج و زناشویی یک امر دوسویه و مبتنی بر کنش متقابل است و معرفی هر عامل ثابتی به عنوان علت نه تنها به شناخت پدیده کمکی نمی‌کند، بلکه ما را هر چه بیشتر از اصل مسئله دور می‌کند.

عوامل مختلفی که در پیشینه مطالعاتی موضوع به عنوان علل یا عوامل تأثیرگذار بر تضاد و تعارض میان زن و شوهر معرفی شده‌اند، منابعی‌اند که پارادایم‌های زناشویی افراد در معرض آنها شکل گرفته و ساخته می‌شود. این منابع به تنهایی عامل تضاد و یا سازگاری زندگی

زناشویی نیستند و به تعبیری می‌توان آنها را زمینه‌های تعارض زناشویی تلقی کرد و با پرورش پارادایم‌های متفاوت یا متضاد بستر شکل‌گیری تعارضات فراهم می‌شود.

بر این اساس، در مقاله حاضر با استناد به اینکه رویکردهای نظری به کار گرفته شده در حوزه مطالعات خانواده برای تبیین فرایندهای زناشویی، به‌عنوان امری نسبی، دوسویه و مبتنی بر کنش متقابل توان نظری کافی ندارند، سعی کردیم برای تبیین تعارضات زناشویی، با تکیه بر نظریه کنش متقابل نمادین، به عنوان یک منبع نظری مناسب در تبیین فرایندهای مبتنی بر کنش متقابل؛ از جمله زناشویی و به کارگیری مفهوم «پارادایم زناشویی»، به عنوان حلقه گمشده مطالعات پیشین در این حوزه، مدلی مناسب و در عین حال متفاوت فراهم آوریم. این مدل، تعارضات زناشویی را بر اساس تضاد پارادایمی میان زن و شوهر توضیح می‌دهد و ایده‌آسی آن این است که تعارضات زناشویی نه نتیجه یک یا چند عامل ثابت و مشخص، بلکه محصول برخورد پارادایم‌های مخالف یا متفاوت با هم است.

بنابراین، مقاله حاضر مدلی متفاوت را برای بررسی تعارضات زناشویی پیشنهاد می‌کند و بر همین اساس، رهنمودها و راهکارهایی که برای بهبود وضعیت از دل این مدل بیرون می‌آید نیز اصولاً متفاوت است. در سبک رایج مطالعات این حوزه، عموماً عواملی به عنوان علل تعارض شناخته شده است و در نهایت راهکارها و پیشنهادهایی نیز در جهت کاهش یا حذف آن عوامل بیان می‌شود اما در مدل پیشنهادی مطالعه حاضر، از آنجا که علت مسئله در جای دیگری دانسته شده، راه‌حل مسئله نیز در همان نقطه جستجو می‌شود.

این مدل در بیان راهکار برای بهبود وضعیت، به مفهوم همسان‌همسری نزدیک می‌شود، اما با این استدلال که هیچ عامل ثابتی اعم از تحصیلات، مجاورت جغرافیایی، قومیت و ... به تنهایی قادر به فراهم آوردن سازگاری زناشویی نیست، انواع مختلف همسان‌همسری همچون همسان‌همسری جغرافیایی، همسان‌همسری قومی، همسان‌همسری تحصیلی و ... را که بر وجود عاملی ثابت به عنوان تأمین‌کننده سازگاری و رضایت‌مندی در زندگی زناشویی تأکید می‌کنند رد کرده و باز با استناد به مفهوم پارادایم زناشویی، «همسان‌همسری پارادایمی» را به عنوان مناسب‌ترین راهکار برای مسئله مورد بررسی معرفی می‌کند.^۱

۱. توضیح و تفصیل مفهوم همسان‌همسری پارادایمی و ابعاد آن مستلزم مجال بیشتری است و پرداختن به این موضوع محور تلاش بعدی محقق در این حوزه مطالعاتی است.

منابع

- آبوت، پاملا و والاس کالر، (۱۳۷۶). درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی. ترجمه مریم خراسانی و حمید احمدی. تهران، دنیای مادر.
- آرنر، جانانان اچ، (۱۳۷۱). پیدایش نظریه جامعه‌شناسی. مترجم: عبدالعلی لهسایی‌زاده. جلد دوم، شیراز فرهنگ.
- جعفر طباطبائی، سمانه السادات (۱۳۸۳)، بررسی عوامل مؤثر بر طلاق. تهران: نخستین کنگره سراسری آسیب‌شناسی خانواده در ایران.
- حسینی، سید حسن (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی نظام گسینختگی خانواده و طلاق. تهران: نشر سلمان.
- روزن‌باوم، هایدی (۱۳۶۷). خانواده به منزله ساختاری در مقابل جامعه، نقد مبانی نظری جامعه‌شناسی خانواده در آلمان. ترجمه: محمدصادق مهدوی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سعیدیان، فاطمه (۱۳۸۲). بررسی رابطه بین ساختار قدرت در خانواده با تعارضات زناشویی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران.
- گلدنر، آنتونی (۱۳۸۶). راه سوم، بازتولید سوسیال‌دموکراسی. ترجمه: منوچهر صبوری کاشانی. تهران: نشر شیرازه.
- مقدس، علی (۱۳۸۷)، طبقات اجتماعی و سبک‌های حل مسائل خانوادگی. فصلنامه مطالعات اجتماعی ایران، شماره ۳.
- منصوریان، کریم؛ فخرایی، سیروس (۱۳۸۷). تحلیل جامعه‌شناختی تعارضات همسران در خانواده‌های شهر شیراز. مجله تحقیقات زنان (مجله مطالعات زنان)، شماره ۲.

- Brody GH, Stoneman Z, McCoy JK. (1994). Forecasting sibling relationships in early adolescence from child temperaments and family processes in middle childhood. *Child Dev.* 65:771.84.
- Coyne JC, Downey G. (1991). Social factors and psychopathology: stress, social support, and coping processes. *Annu. Rev. Psychol.* 42:401.25.
- Erel O, Burman B. (1995). Interrelatedness of marital relations and parent-child relations: a meta-analytic review. *Psychol. Bull.* 118:108.32.
- Grych JH, Fincham FD. (1990). Marital conflict and children's adjustment: a cognitive contextual framework. *Psychol. Bull.* 108: 267.90.
- James M. White and David M. Klein (2002). "Family Theories", 2nd edition. Thousand Oaks, California, Sage Publications, 271 pp.
- Lyngstad, T.H. (2005). Why do couples with highly educated parents have higher divorce rates? *European sociological review*, social science. Vol, 22.
- Molina, O. (2000). African American women unique divorce experiences. *Journal of divorce & remarriage*, vol. 32.
- O'Leary KD, Smith DA. (1991). Marital interactions. *Annu. Rev. Psychol.* 42:191.212.

- Turner, Jonathan. H. (1999). Toward A General Sociological Theory of Emotions. *Journal for the Social Behavior*, 29(2): 133-62.
- Uchida, M. Araki, SH. & Murata, K. (1993). *Socioeconomic factors affecting marriage, divorce and birth rates in a Japanese population*. Journal of biosocial science, vol. 25.
- Van den Broucke S, Vandereycken W, Norre J. (1997). *Eating Disorders and Marital Relationships*. London: Rutledge.
- Willoughby, B. J & Carroll, J. S. (2010). Sexual experience and couple formation attitudes among emerging adults. *Journal of Adult Development*, 17, 1-11.
- Willoughby, B. J. (2010). Marital attitude trajectories across adolescence. *Journal of Youth and Adolescence*, 39, 1305-1317.

